

ما در کمپین یک میلیون امضاء اشتباه کردیم!

نوشین احمدی 30 July, 2008

در گرمای تابستان سال ۸۵ وقتی به زیر مقنعه و مانتو خیس از عرق و گرمای خفه کننده، خودمان را به کتابخانه می رساندیم تا انتلافی را شکل دهیم و کمپین یک میلیون امضاء را آغاز کنیم، زمانه مناسبی نبود، خشونت فیزیکی و روانی را در تجمع میدان هفت تیر و پیش و پس از آن با پوست و گوشت حس کرده بودیم، باز جویی ها هنوز ادامه داشت. برخی فعالان حقوق زن ما را به شدت زیر ضرب برده بودند که چرا مرتکب برگزاری تجمع میدان هفت تیر شده ایم، فضا به شدت تلخ و گزنده بود. در نتیجه با فضایی چنین پرفشار، حقیقتا امکانپذیر نبود که از همه درخواست کرد که نه فقط وجود فردی خود را بلکه هستی گروه و انجمن شان را نیز در آن شرایط دشوار به قمار بگذارند. به خصوص هستی انجمن هایی را که با رنج و مرارت تاسیس کرده بودند.

بی شک امروز شرایط بیش از آن زمان نابسامان به نظر می رسد، اما آنچه روزهای تاسیس کمپین را از این دوره متفاوت می کند شاید این است که در آن دوره ما هنوز نمی دانستیم که «آینده» چگونه خواهد بود، اما امروز دیگر می دانیم که «همین است که هست!» دیگر پذیرفته ایم که دولتی داریم که برای حذف و انزوای ما از منطق خاصی پیروی نمی کند، بنابراین دیگر «قمار کردن یا نکردن» شوخی به نظر می رسد. از وقتی از خانه بیرون می رویم تا وقتی برمی گردیم تا در یک مهمانی کوچک، چند نفری از دوستان خود را ملاقات کنیم، درحال قماری پر از ریسک و ابهام هستیم، حتا به درستی نمی دانیم وقتی قدم به خیابان می گذاریم حتما با همان مانتو و روسری به خانه بازمی گردیم و...

در مجموع در آن دوره هنوز «دورنمایی واقعی» از وضعیت آینده نداشتیم و ابهام موجود سبب می شد که روزنه ای برای «آینده» تصور کنیم، از این رو به فکر «حفظ انجمن» های «ثبت شده» مان برای «آینده» بودیم، یعنی احتیاط می کردیم و دست به عصا حرکت می کردیم ولی امروز به نظرمان «آینده» چه خوب و چه بد تاحدودی مشخص است حداقل «تکلیف» مان با خودمان و فعالیت های حق خواهانه مان روشن شده است. حالا دیگر «مجوز» انجمن های ثبت شده، به قول معروف به درد «سبزی پاک کردن» می خورند نه برای «فعالیت های مسالمت آمیز اجتماعی و فرهنگی».

در آن روزهای پیروزی دولت نهم در انتخابات، به واسطه تغییر شرایط سیاسی، حرکت ها پرهزینه قلمداد می شد، و با توجه به تنوع دیدگاه ها در میان اعضای انجمن ها و گروه ها، کمتر حرکتی به اجماع عمومی می رسید. زیرا انجمن ها و گروه های موجود زنان غالبا در سال های پیش از آن و در شرایط بازتری شکل و قوام گرفته بودند و در نتیجه، اعضای تشکیل دهنده آنان دارای ظرفیت های مختلف و دیدگاه های بسیار گوناگون بودند، از این رو تصمیم برای هر حرکت جمعی، در شرایط جدید سیاسی، بسیار مشکل می توانست مقبولیت و توافق کل گروه را به دست بیاورد، به این اعتبار، حرکت در چنان موقعیتی نیز می توانست از طریق افرادی که «خود شخصا مسئولیت کارشان را می پذیرند» اتفاق بیافتد. در نتیجه پای بیانیه تجمع ۲۲ خرداد ۱۳۸۵، فقط نام «افراد» آمد نه همراه با نام انجمن ها و تشکل های شان.

«افراد» جایگزین «گروه ها» شدند!

از همان ابتدای کمپین یک میلیون امضاء نیز ما تحت تاثیر فضای پرفشار و سنگین سیاسی، فقط نسبت و رابطه «افراد» را با این کارزار دسته جمعی مشخص کردیم: آغازکنندگان کمپین، «افراد» معرفی شدند، حامیان آن نیز «افراد» تلقی شدند. در نهایت نیز یگانه شکل همکاری اعضای هم، به طریق «فردی» تعریف شد.

دو دلیل مهم وجود داشت که این روش بدون بررسی تبعات آن، بر ما تحمیل شد و مجبور به پذیرش آن شدیم که نتیجه، تکیه یک جانبه بر هویت فردی و توانایی های شخصی «افراد» و به کلی نادیده گرفتن ظرفیت «گروه ها و انجمن ها» بود. آن چنان زیر بار فشارهای چند جانبه امنیتی ها و به اصطلاح برخی خودی ها زمین گیر شده بودیم که حتا مکانیزم ساده و مناسبی برای به رسمیت شناختن و تعیین نسبت گروه ها با کمپین را به کلی از یاد بردیم.

شاید یکی از دلایلی آن بود که تجربه کمپین از دل تجربه تجمع ۲۲ خرداد ۱۳۸۵ در میدان هفت تیر فراروییده بود. آن زمان به دلیل شرایط سیاسی ناشی از روی کار آمدن دولت نهم و به ویژه تردیدهایی که بر اثر «فشارهای بیرونی» و نیز «فشارهایی که از درون خود جنبش زنان» برای جلوگیری از برگزاری تجمع میدان هفت تیر وارد می شد، تصمیم گرفتیم (یعنی ناگزیر بودیم) که تنها با جمع آوری امضای «افراد»، فراخوان تجمع را منتشر کنیم. تجربه موفقیت آمیز در جمع آوری امضاء برای بیانیه تجمع از افراد (که در آن زمان، به رقم کم سابقه یعنی ۲۰۰۰ امضاء بالغ شده بود) گرچه از یک سو به ایده راه اندازی کمپین جمع آوری یک میلیون امضاء، و اتکاء به نفس اعضای موسس کمک قابل ملاحظه ای کرد، اما از دیگر سو، سبب شد تا پتانسیل موجود در سازمان های فعال زنان را نادیده بگیریم.

دلیل دیگرش آن بود که «فضاسازی های منفی و گسترده» علیه تعدادی از انجمن های برگزارکننده تجمع میدان هفت تیر، از جمله علیه «مرکز فرهنگی زنان» به واسطه فعالیت های تاثیرگذارش در حرکت های اعتراضی و خیابانی (به ویژه تجمع ۲۲ خرداد)، ما اعضای مرکز فرهنگی را به راستی خسته و فرسوده کرده بود، بر این اساس، در آن شرایط تلخ و مملو از ناروایی های تهوع آور، ترجیح دادیم نامی از «مرکز فرهنگی زنان» نبریم تا دستگاه های «ایرادپراکنی» بار دیگر شروع به فعالیت نکنند و به قول معروف «بامبولی» جدید به دست «مخالفانی» ندهیم که تا نام مرکز فرهنگی زنان به گوش شن می رسید، به دنبال «ایراد یا اشکالی» می

گشتند. برای نمونه با وجود آن که فراخوان تجمع ۲۲ خرداد ۱۳۸۵ هفت تیر، با نام افراد منتشر شد، اما برای تخطئه این حرکت و برای حساس کردن فعالان گروه های مختلف جنبش زنان که به این حرکت پیوسته بودند، ایرادهایی همچون: «چرا فراخوان تجمع ابتدا در وب سایت مرکز فرهنگی منتشر شده؟» یا مثلا «چرا نام ها به ترتیب حروف الفبا» نیست و از این قبیل ایرادهای غیرمنصفانه را مطرح می کردند. چنین بزرگنمایی می شد که گویی همه این ها «توطئه ای» است که «مرکز فرهنگی زنان» مرتکب شده است!! در واقع می خواستند با این فضا سازی ها، روابط مرکز فرهنگی زنان با دیگر یاران جنبش زنان بی وقفه در تشنج و سوء ظن نگه دارند.

بدین سبب اعضای مرکز فرهنگی زنان، هیچ رغبت و تمایلی برای مطرح شدن نام مرکز فرهنگی در رابطه با کمپین یک میلیون امضاء نداشتند. به طوری که برای نمونه حتی زمانی که قرار بود کمپین راه اندازی و اعلام عمومی شود ولی هنوز سایت «تغییر برای برابری» آماده نشده بود برخی دوستان پیشنهاد دادند که معطل آماده شدن سایت تغییر نشویم و اعلام عمومی کمپین را از طریق سایت مرکز فرهنگی (سایت زنستان) آغاز کنیم تا بعد که سایت تغییر برای برابری راه اندازی شد، ادامه کارها از طریق آن سایت، ادامه یابد. ولی ما در آن زمان آگاهانه و با قاطعیت از این کار جلوگیری کردیم، چرا که دوباره نمی خواستیم با گذشت یکی دو ماه پس از تولد کمپین، آغاز انتشار بیانیه کمپین در سایت زنستان را باز هم «توطئه» مرکز فرهنگی قلمداد کنند.

در هر صورت به خاطر این جوسازی ها، و عقب نشینی و مرعوب شدن مان در مقابل فضای شایعه پراکنی و تخریب، سرانجام بی تجربگی کردیم و از بردن نام مرکز فرهنگی زنان به عنوان یکی از گروه های تشکیل دهنده کمپین خودداری ورزیدیم. احتمالا دیگر انجمن های فعال در کمپین (مانند کانون هستیاندیش، کانون زنان ایرانی، انجمن سلامت زنان، زنان کمیسیون تحکیم وحدت و... که در کلیه نشست ها برای تاسیس و برنامه ریزی کمپین حضور داشتند) نیز احتمالا بنا به دلایل مشابه یا متفاوت، ترجیح دادند در این مورد سکوت کنند و از گروه و انجمن های خود به عنوان موسسان کمپین، نامی نبرند.

اگر نه یک میلیون اشتباه، که حداقل «یک اشتباه بزرگ» داشتیم

باری، به هر دلیل و علتی که بود متاسفانه وضعیت و جایگاه گروه ها و انجمن های فعال در کمپین تبیین نشد و از این رو نسبت این گروه ها و سازمان ها با کمپین یک میلیون امضاء در پرده ابهام باقی ماند. همین «ابهام» به ظاهر «کوچک»، به تدریج سبب بروز مشکلاتی بزرگ و ساختاری، هم برای کمپین و هم برای انجمن ها و گروه های فعال در کمپین شده است.

در حقیقت، ائتلاف بزرگ موسوم به «کمپین یک میلیون امضاء» با نیرو، پتانسیل و تجربه گروه ها و انجمن های مختلف درگیر در آن، آغاز به کار کرد و در ادامه نیز بخشی از یاران و همکاران فعال خود را نیز از میان اعضای فعال در «سازمان های از قبل موجود در جنبش زنان» جذب کرد. با این حال رابطه گروه ها و سازمان هایی که با این ائتلاف دموکراتیک، پیوند یافتند، به طور متعارف و رسمی مشخص نشد. همین نقصان، در درازمدت، سه تاثیر منفی بر مجموعه فعالیت های جنبش زنان گذاشت:

۱- گردش کار را در انجمن ها و گروه های زنان فعال داخل کشور، که اعضایشان در کمپین مشغول فعالیت بودند کم و بیش دچار اختلال کرد.

۲ - کمپین نتوانست از ظرفیت ها و پتانسیل موجود در انجمن ها و سازمان های فعال در جنبش زنان، به طور کامل بهره ببرد.

۳ - و مهم تر از همه این موارد، آینده خیل پر شمار نیروهای جذب شده به کمپین (در قالب هسته ها و نهادها) را هم اکنون دچار ابهام ساخته است.

درحالی که ما می توانستیم به مانند ائتلاف های پیشین، پیوستن به کمپین را به دو شکل توأمان: به صورت «سازمانی» (از طریق تاسیس کمیته های کمپین در سازمان های علاقمند به این حرکت) و نیز به صورت «فردی» (از طریق کمیته هایی که برای این کار تعبیه شد) تعریف کنیم و از این طریق چگونگی فعالیت گروه ها و سازمان ها را در کمپین و نسبت شان را از این طریق به رسمیت بشناسیم. این کار، مزیت های زیادی داشت: این که سازمان ها و انجمن ها می توانستند بخشی از فعالیت خود را «با اعلان رسمی» به کمپین اختصاص دهند و از این طریق دچار دوگانگی ها و تعارضات جدی بین فعالیت در انجمن شان با فعالیت در کمپین، نشوند و در عین حال بتوانند فعالیت های گسترده تری را در جهت اهداف کمپین سازمان دهند.

در واقع عدم تعبیه این مکانیزم ساده که در آن گروه ها و سازمان ها نیز به طور مستقل بتوانند در ائتلاف بزرگ کمپین فعالیت کنند، متاسفانه سبب شد که هم انجمن ها و گروه هایی که با کمپین نزدیک بودند، تضعیف شدند و هم کمپین از گروه ها و سازمان های پایدار و آینده نگر محروم شود.

هویت سازمانی در مقابل هویت کمپینی

تجربه کسانی که در انجمن ها و سازمان های مختلف جنبش زنان عضویت داشتند و در جنبش یک میلیون امضاء، نیز فعالیت می کردند، نشان می دهد که به تدریج برخی از اعضای فعال گروه ها و سازمان هایی که به کمپین جذب شده بودند، دستخوش تعارضات و تردیدهای جدی بین فعالیت در انجمن خود، با کار در کمپین شده اند. جلوه جواهری در مصاحبه اش با ناهید کشاورز این دغدغه را چنین بیان می کند: «...برای من و برخی از دوستانم که با هم از کانون هستیا خارج شدیم، کار در کمپین یک میلیون امضاء خیلی اولویت داشت و به همین دلیل تمام وقت و انرژی مان را روی این مسئله گذاشتیم.» (۱)

همچنین مینو کیامان از اعضای کمپین یک میلیون امضاء در اصفهان در جای جای تجربه خود در کمپین اصفهان از روند تعارض آمیز و مبهم فعالیت آن. جی. او با افراد می نویسد. با مطالعه تجربه او و دیگران می توان دریافت که چگونه ما نیز که در تشکل های زنان در تهران فعال بودیم همین دوگانگی ها و مشکلات را روی پوست خود تجربه کرده ایم که به طور مستقیم ناشی از عدم تعریف مشخص رابطه گروه ها با کمپین یک میلیون امضاء بوده است. از این روست که مینو کیامان می نویسد: «برخی از آنها با کند وکاو در سایت (تنها پایگاه الگو برداری) سعی می کردند به یک موقعیت منسجم تر دست یابند و برخی دیگر که در آن جی او هایی در سطح شهر عضو بودند سعی در متشکل کردن افراد به سبک همان آن جی او ها داشتند، درحالیکه برخی از میان همین عده، ایجاد تشکل به سبک آن جی او را، غلطیدن به روابط سلسله مراتبی می دانستند. البته الگویی جز همان موسسات، سازمان ها و آن جی او ها بی که بهترین شان در ساختار هر می قدرت خود، به تدریج تبدیل به جمع های کوچکی شده بودند وجود نداشت؛ جمع هایی که گاه با کم کاری و ناتوانی در جذب اعضای جدید، به انحلال رسیده بودند. بنابراین، ساختار شبکه ای فاقد الگوهای امتحان شده بود و با هم بودن، تا پیش از بروز اختلاف، بی مشکل ادامه می یافت.» (۲) در واقع اگر ما همانطور که برای جذب و نگه داری نیروها به تاسیس کمیته ها در کمپین همت کردیم، فرصت می یافتیم که رابطه انجمن ها و گروه ها را نیز به طور جداگانه با کمپین مشخص و روشن سازیم، این تعارضات نیز به احتمال زیاد پیش نمی آمد.

کمپین یک میلیون امضاء به انجمن های نزدیک به خود، ضربه زد

در حقیقت بسیاری از ما که از سال ها پیش در سازمان و انجمنی زنانه عضو بودیم و فعالیت می کردیم اما با توجه به حجم وسیع کار و مسئولیت ها در کمپین یک میلیون امضاء، ضرورت ادامه فعالیت در گروه و سازمان خود را به تدریج از یاد می بردیم. چرا که حجم وسیع وظایف و فعالیت ها در کمپین (و جذابیت بی بدیل آن)، امکان انجام فعالیت های مجزا در انجمن خودمان را به شدت کاهش می داد، در نتیجه، پیوندهای ما را با کانون ها و انجمن های خودمان، هر روز کم رنگ تر می کرد. درحالی که اگر مکانیزمی در کمپین تعبیه کرده بودیم که گروه ها و انجمن ها نیز از ابتدا به رسمیت شناخته شوند، در آن صورت، فعالیت های فردی ما در کمپین، بخشی از فعالیت انجمن و گروه مان نیز تلقی می شد، در نتیجه پیوند اعضا با انجمن شان محفوظ می ماند و در عین حال به طور گسترده تری می توانستیم از پتانسیل های موجود در انجمن ها به نفع فعالیت های کمپین بهره ببریم.

ولی به دلیل پیش بینی نکردن سازوکار لازم، فعالیت ما (اعضای گروه ها و سازمان های زنانه) در ائتلاف بزرگ کمپین یک میلیون امضاء به طور رسمی به عنوان بخشی از فعالیت انجمن مان در جهت اهداف کمپین محسوب نمی شد در نتیجه، فعالیت های ما در کمپین، دستاوردی برای تقویت و بالندگی سازمان و گروه های مستقل مان نداشت. هرچند هدف برخی از سازمان ها و گروه هایی که با کمپین همکاری می کردند، عمدتاً همان اهدافی بود که در کمپین تعریف شده بود، اما اگر شرایط سیاسی اجازه می داد و ما می توانستیم با تعبیه مکانیزمی مناسب، فعالیت در کمپین را با فعالیت سازمان های مستقل خود به صورت تعریف شده و مشخصی پیوند بزنیم، از این طریق می توانستیم «اعتباری دو جانبه» بین گروه خود با کمپین یک میلیون امضاء برقرار سازیم. به این ترتیب هر دو طرف یعنی هم کمپین در مواقع بحران و مواجهه با فضای سرکوب از حمایت گروه ها و انجمن ها (که حمایت هایی قدرتمندتر از حمایت های فردی است) برخوردار می شد و هم به واسطه فعالیت اعضای یک انجمن و گروه در بطن کمپین، پیوندهای افراد با انجمن شان به خوبی حفظ می شد.

اما مشخص نبودن جایگاه انجمن ها متأسفانه باعث شد که بین اعضای گروه ها و سازمان ها، ناخواسته دو دستگی ایجاد شود، برای نمونه، کسانی بودند که فعالیت در ائتلاف کمپین یک میلیون امضاء برایشان ارجحیت داشت، از سوی دیگر کسانی هم بوده و هستند که هرچند در کمپین فعالیت می کنند، اما فعالیت در گروه و سازمان شان در اولویت قرار دارد و ترجیح می دهند هویت سازمانی خود را همچنان پررنگ تر از هویت کمپینی خود حفظ کنند. به تدریج با این دو شقه شدن اعضای که در سازمانی زنانه عضویت داشتند، عملاً بین کمپین با سازمان های خود، در انجمن ها تداخل وظایف و تنش هایی ایجاد شد.

عدم سازگاری انجمن ها با شرایط نوین جنبش حقوقی زنان

به دلیل حضور نیرومند و گسترش یابنده کمپین یک میلیون امضاء در سطح کشور، جنبش حقوقی زنان ایران وارد فاز جدیدی شد اما درک و پذیرش تبعات و الزامات این فاز جدید از سوی همه انجمن ها (و نیز از سوی اعضای گوناگون در یک انجمن) یکپارچه و یک دست نبود. کمپین سبب ارتقاء و تغییر شرایط کلی جنبش حقوق برابر در ایران شده بود بر این اساس، انجمن هایی که حوزه مشترکی با کمپین داشتند و در جنبش حقوقی زنان جای می گرفتند، شرایط جدید را به یکسان هضم نکردند، در نتیجه برای انطباق خود با شرایط جدید (و در نبود مکانیزمی که بتواند این انجمن ها را با شرایط جدید در کمپین وفق دهد)، متفاوت عمل کردند، برخی از آن ها حتا دچار مشکلات و تنش هایی نیز شدند.

نوع تازه ای از فعالیت مدنی در کمپین به وجود آمد و به دلیل انعطاف بیش از حدش، به سرعت هم گسترش یافت. فعالیت هایی از این دست تا پیش از آن، در جنبش زنان تجربه نشده بود و به دلیل «انعطاف» بالای روشی که برگزیده بود و قادر بود با توجه به شرایط اجتماعی - سیاسی بسته کشور، بسیار منعطف و پویا عمل کند، عملاً فعالیت ها با اهداف مشابه در انجمن های موجود - که عمدتاً انعطاف و پویایی کمی داشت - را کم رنگ کرد و از سکه انداخت.

در واقع انجمن های زنانه حتا اگر هم می خواستند دیگر نمی توانستند مانند سابق، فعالیت های خود را پی بگیرند و از سوی دیگر، بین این دو نوع فعالیت - یعنی فعالیت هایی از نوع انجمنی و فعالیت هایی از نوع کمپینی - متأسفانه هیچ ارتباط رسمی ایجاد نشده بود که در سایه آن، فعالیت های متفاوت در این دو حوزه به هم افزایی کل جریان منجر شود. بنابراین انجمن ها در سایه فعالیت های عظیم و

«شدنی» کمپین به تدریج محو می شدند و به دلیل نبود مکانیزمی مناسب در کمپین برای ایجاد این پیوند، دچار تعارض هم می شدند و در نتیجه نمی توانستند خود را با شرایط جدید پیش آمده در جنبش حقوقی زنان منطبق سازند.

با توجه به این وضعیت، اعضای انجمن ها عملاً نه فرصت و نه امکان انجام فعالیت های مجزا و مختص به خود را پیدا نکردند تا از طریق فعالیت ها و نمودهای بیرونی، «زندگی اجتماعی» و هویت مستقل انجمن خود را تداوم بخشند (به ویژه با توجه به شرایط اجتماعی بسته دو ساله اخیر که به دلیل عدم وجود فضاهای عمومی عملاً انجام یک فعالیت کوچک، بسیار سخت و طاقت فرسا شده است). بر این قیاس، همگان شاهد بودیم که بافت درونی و آرایش نیروهایی که در این انجمن ها در یک دوره «آرام تر و بازتر» شکل گرفته بود، نمی توانست با «نظم جدیدی» که بر پایه شرایط سیاسی جدید و هم بر شرایط متفاوت جنبش حقوقی زنان استوار شده بود، به راحتی سازگار شود و از این رو به نظر می رسید آرایش نیروها همانطور که در سطح عمومی جنبش زنان تغییر می کرد، در سطح کوچک تر یعنی درون انجمن ها نیز برای تطبیق و سازگاری شان با شرایط جدید می بایست تغییر کند و همین امر، آشکارا باعث شد که آن دسته از انجمن هایی که از یکسستی کامل برخوردار نبودند، نتوانند به راحتی با شرایط جدید خود را وفق دهند و با مکانیزم های جدیدی حرکت کنند و از سوی دیگر عدم تعبیه یک مکانیزم ساده که می توانست این کار را تسهیل کند نیز در کمپین پی گرفته نشد.

می خواهم تاکید کنم که شکل دادن ائتلاف موسوم به «کمپین یک میلیون امضاء» و فعالیت اعضای سازمان ها و انجمن های زنانه در آن، و ورود جنبش حقوقی زنان ایران به فازی متعالی تر، گذشته از برکات و دستاوردهای فراوان (و قدر و منزلتی که برای فعالان اش در سطح داخلی و بین المللی هدیه می آورد)، در عین حال سبب دوگانگی ها و تنش هایی نیز در میان این سازمان ها شده است. این که انجمن ها و سازمان های فعال در کمپین، هر یک چگونه توانستند _ یا خواهند توانست _ این تنش ها و دوگانگی ها را با وجود کمپین و شرایطی که فراهم آورده، حل و فصل کنند (یا نکنند)، موضوع جدیگانه ای است، اما بحث من در این مقاله، روشن کردن غفلت مان از یک نکته روشی مهم است که در کمپین به دلیل تحمیل شرایط سیاسی نابسامان آن زمان، نادیده گرفته شد، درحالی که شاید می توانستیم با تعبیه سازوکاری ساده، بستری را فراهم آوریم که انجمن ها نیز بتوانند از به خدمت گرفتن همه امکانات و فرصت هایشان برای کمپین، به نوبه خود از آن اعتبار کسب کنند، و این، چقدر ایده آل بود.

این ایده آل، شاید به دلیل وجود آن شرایط بسته سیاسی، ذهنی به نظر آید با این حال به نظرم اگر می دانستیم که این «اشکال» وجود دارد، شاید به تدریج می توانستیم آن را در قدم های بعدی مرتفع سازیم. درحالی که ناخواسته برعکس عمل کردیم یعنی در جهت تثبیت این معضل برآمدیم. برای نمونه وقتی مرکز فرهنگی زنان، مثلاً نشستی را به بهانه های مختلف برای عده ای از داوطلبان کمپین و به منظور گفتگوهای آزاد _ با امکانات و با تلاش اعضای خود _ تدارک می دید، به جای خوشامدگویی، از سوی برخی اعضای «منفرد»، مورد بازخواست قرار می گرفت!! درحالی که اگر رسماً در کمپین، جایگاه «انجمن ها» و فعالیت هایشان به رسمیت شناخته می شد، به جای «سرکوب» چنین اقدامات مفید و مستقلی (که امروز بدون پشتوانه گروهی این انجمن ها که تجربه های ارزشمند خود را طی سالها اندوخته بودند، عملاً کمتر اتفاق می افتد)، به گسترش آن کمک می شد و از این طریق انجمن ها نیز با بروز بیرونی در قالب فعالیت برای کمپین، انسجام شان حفظ می شد.

واقعاً امکان پذیر بود که فعالیت گسترده اعضای مرکز فرهنگی زنان یا کانون هستیاندیش یا کانون زنان ایرانی و دیگر تشکل های نزدیک به کمپین، در اوایل حضورش به جای «سرکوب»، حتا خوش آمد گفته شود و تشویق گردد تا این انجمن ها در مقابل فعالیت و خدمتی که به کمپین ارائه می کنند از اعتبار کارشان نیز تاحدودی بهره مند شوند و باعث انسجام درونی آنها در عین پیشبرد کار کمپین، بشود. اگر چنین می شد این گروه ها نیز به شکلی منسجم و بدون دغدغه، هرچه شاداب تر برای کمپین فعالیت می کردند و اعضای آن ها بین هویتی که از کمپین می گرفتند با هویت سازمان خود، گنج و سرگردان و در نهایت ناچار به انتخاب یکی به ضرر دیگری نمی شدند.

در حقیقت، اگر نام گروه ها و سازمان ها مانند حرکت های جمعی پیش از کمپین، در کنار نام «افراد» به عنوان اعضای کمپین قرار می گرفت و اگر برای نمونه ملاک عضویت گروه ها در کمپین، ایجاد و راه اندازی کمیته ای جدید درون این سازمان ها (مثلاً تحت عنوان «کمیته کمپین») بود، به نظرم بسیاری از مشکلات موجود، کاهش می یافت. زیرا با این شیوه، گروه ها و سازمان ها علاوه بر کار و فعالیت های مستقل خود، بخشی از فعالیت های سازمان خود (و همینطور سایت های خود) را به طور رسمی برای پیگیری فعالیت کمپین اختصاص می دادند، و اعضای که گرایش بیشتری برای فعالیت در کمپین داشتند _ بدون این که با مخالفت و سنگ اندازی دیگر اعضای گروه (که کمتر به کار در کمپین گرایش داشتند)، مواجه شوند _ می توانستند از تمام امکانات آن سازمان بدون آن که کوچک ترین صدمه ای به کل سازمان بزنند برای اهداف عالی کمپین بهره ببرند.

البته این مشکلات غالباً برای سازمان هایی به وجود آمد که در کمپین به نوعی ادغام شدند، وگرنه برخی از سازمان ها سعی کردند آگاهانه یا ناآگاهانه خود را با فاصله ای معین از کمپین نگه دارند. به یاد می آورم برخی از نمایندگان انجمن ها (شاید با توجه به تجربیاتی که داشتند)، از همان ابتدا سعی کردند که اعضای گروه خود را از حضور تمام وقت در کمیته های کمپین دور نگه دارند. در واقع آنان تنها به حضور خود در کمیته های کمپین اکتفا کردند و به رغم اصرار ما برای همکاری بقیه اعضای شان در کمیته های مختلف کمپین، اما اعضای خود را از ارتباط و حضور دایم و مستقیم در کمیته های کمپین دور نگه داشتند و سعی کردند خود را در نقش رابط بین کمپین و اعضای سازمان شان قرار دهند تا احتمالاً از جذب و هضم اعضای سازمان شان در کمیته ها، ممانعت گردد.

آن زمان چنین رویکردی از سوی برخی از دوستان کمی تعجب برانگیز بود، اما اکنون با مرور تجارب آن دوره متوجه می شوم که شاید آنان به دلیل تجربه ای که داشتند، این روش را برگزیدند که از انحلال کامل گروه و سازمان خود و اعضای فعال گروه خود در کمیته های کمپین جلوگیری کنند و از طرفی نحوه فعالیت در جهت اهداف کمپین را در درون گروه و سازمان خود به شکلی مستقل تر سازمان دهند. گرچه این رویکرد نیز «مشکلات خاص خود» را داشت یعنی هرچند که موفق شد گروه و سازمان را از چنین بحران

هایی، حفظ کند اما به تدریج با کم‌رنگ شدن مثلا انگیزه «آن رابط»، ارتباط دیگر اعضای آن سازمان و در مجموع، کل سازمان با کمپین، دچار مشکلات جدی شده است.

انجمن‌های نزدیک به کمپین نیز در مقابل به کمپین «ضربه زدند»

البته قصه وضعیت درونی انجمن‌ها که به واسطه حضور در ائتلاف کمپین، به تنش‌ها و مشکلاتی در روابط درونی‌شان انجامید، تمام ماجرا نبود. زیرا اعضای انجمن‌ها نیز به نوبه خود مشکلات‌شان را نخواستند به کمپین منتقل می‌کردند. در حقیقت تنش‌های درون‌گروهی ایجاد شده در انجمن‌ها نیز به دلیل آن که مرز بین این گروه‌ها با کمپین تعریف شده نبود، لاجرم به درون کمپین منتقل شد و از آن جا که حضور اعضای این گروه‌ها نسبت به اعضای کم‌تجربه‌تر کمپین (که اولین کار سازمانی خود در جنبش زنان را در کمیته‌های کمپین تجربه می‌کردند)، قدیمی‌تر محسوب می‌شدند دست‌بالا را داشتند و به راحتی امکان یافتند که مسائل گروهی خود را به مسئله کل کمپین تبدیل سازند و به دلیل همین تجربه و اعتبار، می‌توانستند گفتمان‌سازی درون کمپین را به سمت و سوی دلخواه خود سوق بدهند و درگیری‌های شخصی خود و گروه‌شان را به دغدغه دیگر اعضای کمپین تبدیل کنند.

اما بخشی از این دردها به خاطر آن بود که گروه‌ها و سازمان‌های از قبل موجود زنان، با سخاوت تمام سال‌ها تجربه، امکانات و شبکه‌های ارتباطی خود را در دست به اختیار کمپین گذاشتند، اما کمپین نه تنها هیچ نوع اعتباری به این سازمان‌ها نبخشید بلکه در عوض به تضعیف انسجام درون گروهی‌شان نیز منجر شد. در نتیجه، این گروه‌ها یا خود را پس از مدتی به طور کامل از کمپین کنار کشیدند و یا آن که با تضعیف انسجام درونی‌شان به طور کامل در کمپین منحل شدند. در نتیجه، ادامه تنش میان اعضا نیز به کمپین منتقل و جاری شد.

چرا «حضور مستقل» انجمن‌ها مهم بود

می‌خواهم یادآوری کنم که ضرر تعبیه نکردن مکانیزمی برای عضویت و فعالیت گروه‌ها و انجمن‌ها در کمپین، هنگامی که به دورنمای آینده این ائتلاف نگاه کنیم جدی‌تر می‌شود. چرا که به نظر می‌رسد هر حرکت راه‌گشا در جامعه مدنی (لااقل در حال حاضر که جامعه مدنی ضعیفی داریم) با توجه به میزان توفیق‌اش در نهادمند ساختن کانون‌ها و نهادهای دموکراتیک می‌تواند مورد سنجش قرار بگیرد و نمره قبولی دریافت کند. در واقع رشد و گسترش نهادهای دموکراتیک (در این جا نهادهای دموکراتیک زنان) است که در نهایت می‌تواند به گسترش مقاومت جامعه زنان در برابر دست‌اندازی‌ها بر حقوق‌اش بیانجامد. با چنین چشم‌اندازی است که ائتلاف‌ها و حرکت‌های دسته‌جمعی می‌تواند مورد قضاوت قرار بگیرد، یعنی یکی از مهم‌ترین معیارهای سنجش و داوری در مورد هر حرکت و ائتلافی، در گرو توان آن حرکت و گروه و ائتلاف برای ایجاد و گسترش نهادهای پایدار در جامعه مدنی است.

اگر ما نتوانیم در جامعه مدنی، گروه‌ها و سازمان‌های پایدار و مقاوم به وجود آوریم، که این گروه‌ها و سازمان‌ها پایگاه‌های مقاومت در برابر هر نوع دست‌اندازی نسبت به حقوق شهروندی مان باشند، به راستی هر حرکتی حتی اگر بسیار بزرگ هم باشد، در تحلیل نهایی _ لااقل در میان مدت _ نخواهد توانست تاثیری مانا و جدی از خود به یادگار نهد. می‌خواهم بگویم اساس هر حرکتی، (از برگزاری تجمع گرفته تا هر نوع کنش فرهنگی و اجتماعی دیگر)، اگر در چشم‌انداز خود به استمرار و نهادینه کردن حرکت‌اش در جامعه مدنی نیاندیشد، نمی‌تواند مدعی تقویت جامعه مدنی باشد.

برای نمونه اگر تجمع ۲۲ خرداد ۱۳۸۵ از طریق «راه‌اندازی کمپین» نهادینه نمی‌شد، مسلماً نمی‌توانستیم به تاثیر یک حرکت موقتی و زودگذر (تجمع اعتراضی یک ساعته در میدان هفت تیر) امیدوار باشیم. اگر تجمع ۲۲ خرداد ۱۳۸۴ در مقابل دانشگاه تهران به ظهور «یک روز تاریخی» برای زنان کشورمان نمی‌انجامید، نمی‌توانست از استمرار و تاثیرگذاری جدی بر جامعه مدنی برخوردار شود. چرا که لزوماً یک ساعت در خیابان بودن، هرچند مقاومتی را به نمایش می‌گذارد و نیز به طرح مطالبات گسترده‌تر زنان در جامعه کمک می‌کند، اما اگر در پی‌اش «نهادی» (مثلاً تثبیت یک «روز» به عنوان مناسبی _ با کارکردی نهادی _ که هر سال تکرار می‌شود و می‌تواند سبب ساز حرکت‌های بعدی شود و جامعه مدنی را زنده نگه دارد) شکل نمی‌گرفت به یقین در فرایند حق‌خواهی به نفع زنان و تثبیت پایگاه‌های مقاومت‌اش، دایره تاثیرات‌اش محدود می‌ماند.

بنابراین چشم‌انداز هر حرکتی در میزان نهادینه‌سازی در جهت تقویت حوزه عمومی و ایجاد سنگرهای مقاومت مدنی، بسیار مهم است. از این روست که معتقدم غفلت ما در کمپین برای چاره‌اندیشی و تعبیه مکانیزمی مناسب در رابطه با تثبیت جایگاه گروه‌ها و سازمان‌ها در بافت روابط خود، تا حدودی چشم‌انداز حرکت آینده کمپین را دچار بحران کرده است. این بحران با وجود خشونت دولتی، در آینده‌ای نه‌چندان دور، بازتاب بیشتری خواهد داشت، در نتیجه همه ما ناگزیریم که چاره‌ای برای آن بیندیشیم.

چشم‌انداز آینده کمپین در گرو نهادمندسازی گروه‌هاست

اما کمپین آنچنان فراگیر و سرشار از تجربه‌های گذشته بود، که شیفتگی و شوق فعالیت در عرصه‌ای چنین گسترده، باعث غفلت ما شد در نتیجه، ضرورت عاجل نهادمند ساختن آن، «به جهت تداوم‌اش در آینده» را نتوانستیم به خوبی طراحی کنیم. از یاد بردیم که نهایتاً هر ائتلاف و حرکت دسته‌جمعی حتی به بزرگی کمپین یک میلیون امضاء باید از دل خود، چیزی را به واقعیت عینی و لمس پذیر جنبش زنان، اضافه کند تا حیات‌اش به شکل و شمابیلی دیگر تداوم یابد و تثبیت شود. و در صورت عدم استمرار، هرگز نمی‌تواند به خود ببالد که سبب ساز تولد نهادهای پایدار در جامعه مدنی کشور بوده است.

از این زاویه است که به نظر می رسد امروز که دیگر در شرایط سیاسی و بسته جدید تاحدودی تثبیت شده ایم و لاقبل قادر شده ایم خود را با شرایط جدید منطبق سازیم (قبول کرده ایم که اوضاع به قولی «همین است که هست»)، دو راهکار اساسی می تواند به این امر (استمرار حیات کمپین در آینده) کمک کند:

۱ - ایجاد و تقویت هرچه بیشتر هسته های خودبنیاد از دل کمپین یک میلیون امضاء

۲ - اقدام انجمن ها و گروه ها برای تعبیه کمیته ای با نام کمپین و تخصیص بخشی از فعالیت هایشان به کمپین و جذب نیروهای جدید (و اختصاص بخشی به عنوان کمپین در سایت های خود).

امروز به نظر می رسد پس از سپری شدن نزدیک به دو سال از فعالیت در کمپین، گروه «کانون زنان ایرانی» مبدع و آغازگر این راهکار شده است. در واقع این گروه با اختصاص دادن یک بخش از سایت خود (و در نتیجه به نوعی اعلام رسمی بخشی از فعالیت این گروه تحت عنوان کمپین) به الگوی راهگشا و مناسبی در این حوزه تبدیل شده است و البته این امر نشان دهنده ضرورتی است که کانون زنان ایرانی با توجه به تجارب اش در کمپین به آن دست یافته است که به یقین می تواند الگوی مناسبی برای جبران نقصان های گذشته ما در کمپین باشد.

ما فعالان جنبش زنان همانطور که می توانیم به تجربه های گذشته بیاندیشیم و آنان را بازنگری کرده و با تفسیرهای معاصر و روزآمد به اکنون مان پیوند بزنیم، حتی می توانیم به آینده نیز نظر کنیم، آینده ای نه آن چنان دور و دست نیافتنی، بلکه به آینده ای نزدیک (دهه آینده) که متضمن نهادینه ساختن حرکت های مسالمت آمیزمان باشد. باید نهادهایی پایدار در آینده وجود داشته باشند که تجربه کمپین یک میلیون امضاء و روش مبتکرانه آن (گفتگوی چهره به چهره با مردم) را عملاً گسترش و استمرار بخشد و این شدنی نیست مگر کمپین یک میلیون امضاء _ که به آستانه دو سالگی اش نزدیک می شود _ به جای آن که صرفاً به عملکردهای یکساله اش ادامه دهد، به دنبال کشف مسیری برای جبران نقصان های گذشته اش باشد یعنی نه تنها به تقویت نهادهای موجود بیاندیشد، بلکه به طور جدی به فکر تولد و گسترش نهادهای پایداری از دل خود نیز فکر کند، تا پس از خاتمه پروژه جمع آوری یک میلیون امضاء بتواند در آینده نیز تداوم خود را در شکل های متفاوتی، تضمین و بیمه کند، و در عین حال بتواند نیروهایی را که جذب کرده، در نهادهای پایدار، سازمان دهد.

بی شک «هسته های خودبنیاد» یکی از گزینه ها و راهکار های «شدنی» و در دسترس است که می تواند برای رفع این نقصان در کمپین مورد استفاده قرار بگیرد. در واقع می توان با شکل دهی به هسته های خودبنیاد، یعنی سازمان یافتن و تثبیت نیروهای جذب شده به کمپین (در حجم های کوچک)، آینده این حرکت را تاحدود زیادی تضمین کرد.

تاسیس «دفتر روزنامه» نیاز این دوره از مبارزه

به یاد می آورم زمانی را که شهرداری ها اتاق هایی _ به عنوان فضاهایی اختصاصی _ به طور موقت در اختیار جمع های کوچک جوانان یا زنان و دیگر انجمن ها برای گسترش فعالیت مردمی حول مسائل شهری (از جمله تشویق و راه اندازی فعالیت های هنری، ورزشی و...) قرار می دادند تا شهروندان علاقمند، از فضای کالبدی اتاق ها برای گرد هم آمدن و فعالیت های جمعی خود بهره ببرند. این اتاق ها را بعدها از این گروه ها بازپس گرفتند و در نتیجه، بسیاری از این جمع ها از هم پاشید (احتمالاً امروز این اتاق ها را به گروه های دیگری مثل گروه های بسیج و به منظور فعالیت های مذهبی و آیینی واگذار می کنند).

وجود آن اتاق ها و فضاهایی که حول آن شکل می گرفت اما باعث شد که جمع های بسیاری به وجود آید ولی این جمع های کوچک فعال شده، به دلیل آن که «اتاق» شان از آن خودشان نبود و وابسته به شهرداری ها بود، با بازپس گیری شان از هم پاشیدند. منظورم این است که یک «مکان» و فضایی معین»، می تواند کمک بزرگی برای جمع شدن افراد و شکل گیری فعالیت های مختلف فرهنگی و اجتماعی باشد.

امروز اما به واسطه شکنندگی فضای سیاسی کشور، از بسیاری «مکان» ها و «فضاهای کالبدی و عمومی» محروم شده ایم و عملاً راهی برای فعالیت بیرونی نمی یابیم در نتیجه هنگامی که فعالیت و زحمات جمع های کوچک ما (هسته های مستقل)، بروز و جلوه بیرونی نداشته باشند، مسلماً در بلند مدت دوام نخواهند آورد (مگر جمع هایی که بر پایه «محفل هایی بسیار دوستانه» و اساساً با اهداف درون گروهی یعنی با هدف دید و بازدید و... شکل گرفته باشند). در واقع انعکاس و تظاهر بیرونی فعالیت ها است که از زمره عوامل و راه های کلیدی و موثر در انسجام گروه هاست. این بروز بیرونی می تواند تبلورش در یک اتاق (در فضای کالبدی یک ساختمان) باشد، یا می تواند از پرتو برگزاری مداوم سمینارها و مراسم جمعی و استمرار آن ها، تحقق پذیرد، یا به وسیله انتشار اخبار و انعکاس منظم فعالیت های آن گروه در رسانه.

انواع مختلف تظاهر و نموده های بیرونی فعالیت جمعی، می تواند جمع ها را هویت بخشد و بازتولید کند. امروز که ما از بسیاری از بروزات بیرونی محروم هستیم، به نظر می رسد، سایت ها و ویلاگ های جمعی ما می تواند محملی برای بروز بیرونی فعالیت هامان و در نتیجه انسجام گروهی مان _ که حول آن شکل می گیرد _ باشد. سایت ها می توانند حکم «دفتر انجمن» یا «اتاقی» از آن خود گروه باشد تا اعضای گروه با فعالیت گرداگرد «یک فضای معین» و از طریق انعکاس بیرونی این فعالیت ها، خود را منسجم و بازتولید کند.

از منظر درک این ضرورت است که شاید امروز می توانیم به گسترش «سایت ها» توسط گروه های گوناگون در کمپین _ در حکم «اتاق» ها و «دفتر روزنامه ها» _ برای ماندگاری مان بنگریم. در واقع یکی از راه های موثری که می تواند نیروهای جذب شده به

جنبش زنان را از طریق کمپین یا هر ائتلاف دیگری، برای آینده در جنبش زنان تثبیت کند، ایجدا سایت ها و شکل گیری گروه های مستقل حول این سایت هاست.

از سوی دیگر، این سایت ها و وبلاگ ها که بر محور آن ها عده ای از فعالان حقوق زن، جمع خود را حفظ و منسجم می سازند و از این رو قادر می شوند فعالیت های دیگری در عرصه عمومی انجام دهند، در واقع محلی برای «شناسایی آنان در شبکه گسترده جنبش زنان» نیز به شمار می آید. در واقع ایجاد و گسترش این سایت ها و وبلاگ های جمعی، از دو زاویه می تواند مهم و تاثیرگذار باشد، اول آن که با ایجاد گروه ها حول محوریت یک سایت (روزنامه)، افراد در یک فضای همدلانه و جمعی، به وسیله انعکاس بیرونی زحمت شان، تثبیت می شوند (که البته در روند شکل گیری این سایت ها، مسلما افراد با تمایلات، اهداف و نگرش های هرچه نزدیک تر کنار هم قرار می گیرند و این امر می تواند گروه های کوچک اما منسجم تری شکل دهد).

و دوم آن که در شبکه فعلی جنبش زنان، دسترسی به این جمع های انسجام یافته و ایجاد ارتباط با آنان و نیز امکان ارتباط شان با دیگر گروه های زنان در تهران و شهرستان ها امکان پذیر می شود.

در واقع ایجاد و گسترش این سایت ها در بافت روابط کمپین یک میلیون امضاء و شکل گیری گروه هایی گراگردد آن در درون کمپین، لزوماً به منظور گسترش مطالبات زنان در سطح وسیع نیست، بلکه این سایت ها و وبلاگ ها هرچند مانند انجمن های تازه شکل گرفته زنان، به دلایل مختلف ممکن است نتوانند در آغاز راه (یا حتی در میان مدت)، مخاطب زیادی جذب کنند و در اوایل کار، حتی از کیفیت پایین برخوردار باشند اما در واقع در حکم دفاتر انجمن ها و گروه های زنان محسوب می شوند، که می تواند محلی برای ورود به شبکه ارتباطی جنبش زنان باشد. از این رو با تکثیر آنان می توان امیدوار بود که گروه های مختلف از دل کمپین، فرا برویند و با توجه به آرایش اعضای گروه، نمود بیرونی فعالیت های خود را تنظیم نماید. به این ترتیب افراد جذب شده به جنبش جمع آوری یک میلیون امضاء با اتمام این پروژه (در چند سال آینده)، به خانه های خود باز خواهند گشت و گروه های جدیدی را البته با ظرفیت های متفاوت و مکمل، برای تقویت جنبش زنان کشور حفظ خواهند کرد.

پایان سخن: به این اعتبار شاید در آستانه دو سالگی کمپین، می توانیم و شایسته است که بیش از گذشته بر مسئله «تثبیت و استقرار» انبوه داوطلبان جذب شده به کمپین، بیاندیشیم و با ایجاد هسته های خودبنیاد و مستقل بتوانیم هم اهداف کمپین را پیش ببریم و هم نهادهایی پایدار بسازیم که با اتمام پروژه کمپین بتوانند برپای خود بایستند و کانون های مقاومت جدید در جنبش زنان و در جامعه مدنی زنان به حساب آیند - به این امید.

پانوشت ها:

۱ - گفتگوی ناهید کشاورز با جلوه جواهری: «از یک محفل مطالعاتی تا کمپین یک میلیون امضاء»، سایت کانون زنان ایرانی، ۲۱ آذر ۱۳۸۶.

۲ - مینو کیامان، «نشست رشت، اثبات استقلال در عمل و اندیشه»، منتشره در زنگ اول، نخستین شماره نشریه مدرسه فمینیستی، ۲۲ خرداد ۱۳۸۷.